

اوضاع حکومت امام علی^(ع)*

(امام علی^(ع)) در پیشبرد اهداف حکومتی خود با چه مشکلاتی مواجه بود؟

عبدالرحیم قنات**

چکیده

این مقاله به بررسی اوضاع و شرایط حکومت امام علی^(ع) و تأثیر آن بر اجرای برنامه‌های آن حضرت می‌پردازد. دگرگونی‌های پیش آمده در بینش و روش مسلمین، اوضاع آشفته اجتماعی ناشی از شورش عمومی علیه خلیفه سوم و قتل او، تضعیف نهاد خلافت به دنبال دو خلیفه کشی متوالی، اختلافات ناشی از خونخواهی عثمان، وجود دشمنی‌های ریشه‌دار میان قبایل قریش، اطاعت نکردن شهرها و مناطق مهم دنیای اسلام از حکومت امام و کافی نبودن یاران و کارگزاران همراه، از مهم‌ترین عواملی است که اوضاع را برای حکومت امام و پیش برد برنامه‌های ایشان دشوار و آن را با ناکامی قرین کرد.

واژگان کلیدی: اصلاحات، امام علی^(ع)، حکومت.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «اصلاحات در دوران حکومت امام علی^(ع)» است که در جهاد دانشگاهی واحد مشهد و با حمایت مالی معاونت پژوهشی جهاد دانشگاهی اجرا شده است.

ghanavat@noavar.com

** استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

بنابر نظر جامعه شناسان عامل یک کنش یا حادثه اجتماعی، عنصری از یک وضعیت معین است که به علت موجودیت یا کارکردش، موجب وقوع آن کنش یا حادثه می‌شود. در کنار این مفهوم، به شرایط کنش‌ها یا حوادث اجتماعی نیز توجه شده است. از نظر ایشان، شرایط، مکمل عوامل به شمار می‌آیند و عناصری از یک وضعیت خاص‌اند که نقش عوامل را مناسب یا نامناسب می‌سازند. به این معنی که در عملی شدن آثار عوامل نقش مثبت یا منفی ایفا می‌کنند و آهنگ، سرعت، جهت‌گیری، وسعت و دامنه حوادث را تحت تاثیر قرار می‌دهند (روشه، ۳۰-۲۸).

بر این اساس و بر اساس بررسی وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، اداری و ... در آغاز حکومت امام علی (نیمه دهه چهارم هجری) می‌توان ادعا کرد که پس از درگذشت پیامبر هیچ زمانی برای حکومت امام علی و تحقق اهداف و برنامه‌های ایشان، نامناسب‌تر از این زمان نبوده است. مهم‌ترین برنامه‌های امام عبارت بود از:

۱. تغییر نگرش مسلمانان نسبت به دنیا و آخرت.
 ۲. تغییر سیمای حکومت و کارگزاران آن در چشم مسلمین.
 ۳. اصلاحات اقتصادی گسترده.
 ۴. تغییر کارگزاران حکومتی.
 ۵. رفع تبعیض نسبت به موالی.
 ۶. تغییر شیوه‌های برخورد با مخالفان حکومت.
 ۷. ایجاد تغییر در برخی از احکام و مقررات فقهی و حقوقی.
- اما حکومت امام در زمانه و زمینه‌ای نامناسب آغاز شد، در اوضاعی دشوار ادامه یافت و سرانجام در میان انواع و اقسام مشکلات و نابسامانی‌ها به سرآمد و بدین‌سان امکان وقوع این برنامه‌ها از میان رفت و تلاش‌های امام در این عرصه، با ناکامی قرین شد. این دشواری‌ها در ادامه بررسی می‌شود.

بینش و روش نادرست مسلمین

عقیده و عمل سیاسی، اقتصادی، دینی و اخلاقی امت اسلامی در نیمه دهه سی هجری، ارتباط چشمگیری با آنچه در قرآن و سنت نبوی مطرح شده بود، نداشت. به آنچه پیامبر خدا آورد و بر امت عرضه کرد، صحابه خاص او نیز وفادار نمانده بودند، تا چه رسد به تازه مسلمانانی که پیامبر را ندیده و اکنون از مشی و مرام صحابه او الگو می‌گرفتند. دنیا و مظاهرش سرلوحه کار مسلمانان قرار گرفته بود، قدرت و مالی که به کف آورده بودند، بلای جان آنان شده بود، چشم از دین برداشته و به سوی دنیا معطوف گردانیده بودند، اخلاقتان نیز به انحطاط کشیده شده بود. امام علی^(ع) این جامعه را چنین توصیف کرده است:

در میان این مردم، انجام کارهای قبیح زیاد شده به حدی که حیا رنگ باخته است. دروغ به گونه‌ای رایج شده که به کمتر کسی می‌توان اعتماد کرد. اهل شر به چشم می‌آیند ولی از اهل خیر نشانی نیست. حق‌گویان اندک و ملازم حق ذلیل است. جوانان بدخوی و پیران گنهکارند. علما منافق‌اند و قاریان از دین برگشته. خردان بزرگان را احترام نکنند و اغنیا فقیران را دستگیری ننمایند. مردم از شیوه پیامبر پیروی و به عمل وصی او اقتدا نمی‌کنند. نه به غیب ایمان دارند و نه از عیب و خطا در می‌گذرند. معروف همان است که خود می‌شناسند و به آن تمایل دارند و منکر همان است که آن را خوش نمی‌دارند. در معضلات به خود پناه می‌برند و در مبهمات به رای خود عمل می‌کنند و هرکس امام خویش است ... (آمدی، ۱۳۰۵/۲، ۱۳۹۷، ۹-۱۲۹۸).

روشن است که در جامعه‌ای چنین دنیا زده و دور از اخلاق و معنویت، اندیشه و رفتار آخرت‌گرایانه حاکمی مانند امام علی، شانسی برای موفقیت ندارد و این عناصر جملگی مانع پیشرفت کار او می‌گردند.

اوضاع آشفته اجتماعی

دولت امام برآمده از یک انقلاب ساده بود.^۱ انقلابیون بعد از یکسره کردن کار عثمان، احساس کردند باید هرچه زودتر خلیفه‌ای تعیین کنند. آنان می‌اندیشیدند که در صورت عدم تعیین خلیفه و بازگشت آنان به شهرهای خویش، خون عثمان به گردنشان افتد و آنان متهم به برهم زدن اوضاع شوند (مسکویه، ۱/ ۲۹۳؛ ابن کثیر، ۷/ ۲۲۷). این گروه به دلیل محق دانستن خود و درستی شیوه‌ای که در قتل خلیفه به کار بسته بودند و اینکه به هر حال گروه پیروز بودند، به خود اجازه می‌دادند، در صورت لزوم باز هم به شیوه‌های خشونت‌آمیز متوسل شوند. در چنین فضایی انتخاب خلیفه تبدیل به کاری شتابزده شد که با نوعی تهدید آمیخته بود؛ انقلابیون وقتی از مراجعات خود به افرادی مانند: علی^(ع)، طلحه، زبیر و سعدبن ابی وقاص برای پذیرش خلافت نتیجه‌ای نگرفتند و این افراد، خود را از کار آنان کنار کشیدند (ابوالفداء، ۱/ ۱۷۱؛ ابن کثیر، ۷/ ۲۲۷) مردم مدینه را تهدید کردند و برای انتخاب خلیفه سه روز مهلت دادند و گفتند در غیر این صورت، این افراد را همراه گروهی دیگر خواهند کشت (طبری، ۴/ ۴۳۴-۵، ۶ - ۴۵۵؛ مسکویه، ۱/ ۲۹۳). بیعت با امام در چنین وضعیتی آشفته و در حالی که او خود احساس امنیت جانی نمی‌کرد و حتی وقوع خونریزی داخلی را محتمل می‌دانست (ابن قتیبه دینوری، ۱/ ۱۳۴) صورت پذیرفت و ایشان در وضعیتی پرتنش، در شهری به حکومت رسید که مقدرات آن به دست انقلابیونی تندرو (عراقیان، مصریان و طبقات فرودست مدینه) افتاده بود (مسکویه، ۶/ ۱ - ۲۹۵). وضعیتی که خود نیز راضی به آن نبود (ابومخنف، ۱/ ۱۹ - ۱۱۸). او بر اساس ارزیابی درستی که از اوضاع داشت در این آشوب و تشتت، راهی برای موفقیت نمی‌دید. ظاهراً به همین دلیل، بارها مردم را از خود راند. با این استدلال که آنچه پیش روی ایشان است، چنان دشوار و پیچیده است که دلها و اندیشه‌ها تاب تحمل آن را ندارند (لاتقوم له القلوب و لا تثبت له العقول). او به همین

۱. انقلاب ساده، انقلابی است که سعی آن معطوف به جانشین کردن برخی ارزش‌ها یا بخش‌های جامعه به جای ارزش‌ها یا بخش‌های دیگر است، در حالی که بقیه بخش‌ها دست نخورده باقی می‌مانند. جامعه‌شناسان، انقلابی را که در پی بازسازی کل جامعه است، انقلاب تام می‌نامند (ر. ک. واگو، ۱۶۳).

دلیل افق حوادث را تیره و تار و راه برون رفت از این وضع را مبهم می‌دید (طبری، ۵/۴ - ۴۳۴؛ مسکویه، ۱/ ۴ - ۲۹۳؛ ابن اثیر ۲/ ۳۰۴؛ ابن شهر آشوب، ۱۱۰/۲ و شانس‌ی برای موفقیت خود قائل نبود.

ضعف نهاد خلافت

از میان سه خلیفه‌ای که تا آن روز اداره امور مسلمانان را به دست گرفته بودند، دو تن به قتل رسیده بودند. البته قتل عمر بن خطاب در واپسین روزهای سال ۲۳ ق ناشی از هرچه بود، قاتل او (فیروز) را نمی‌توان نماینده جبهه یا گروهی خاص از مسلمانان دانست و اقدام او را نیز نباید به نارضایتی گسترده از حکومت عمر نسبت داد. اما قتل خلیفه سوم که مسبوق به شورش عمومی بود، صورتی دیگر داشت و این تفاوت را از تأثیرات متفاوت قتل عثمان در مقایسه با قتل عمر می‌توان دریافت. انگیزه و هدف دو خلیفه‌کشی متوالی هر چه بود، نتیجه آن تضعیف نهاد خلافت بود. این احساس و باور که متصدی نهاد خلافت را می‌توان تحت فشار قرار داد و حتی به قتلش رساند، به صورت طبیعی از شأن و منزلت این مقام در چشم دوست و دشمن کاست. این وضعیت نیز بر سختی کار امام علی می‌افزود. زیرا متصدی منصبی شده بود که به دلیل پیش گفته، جایگاه و شأن ویژه خود را در گذر زمان تا حد زیادی از دست داده و فاقد قدرت و منزلت اولیه بود. امام در این باره سخن و تمثیلی شگفت دارد و در مقام تشبیه وضعیت خود و عثمان، داستان سه گاو سیاه و سرخ و سفید را بیان می‌کند که همراه شیری در علفزاری زندگی می‌کردند. شیر دو گاو سرخ و سیاه را فریفت تا اینکه آن دو، گاو سفید را رها کردند و شیر فرصت یافت که او را بدرد. سپس نوبت به گاو سیاه رسید؛ گاو سرخ به اغوای شیر، دوست سیاه خود را رها کرد و شیر او را نیز درید. در آخر نوبت به گاو سرخ رسید که اکنون تنها مانده بود. شیر آماده شکار او شد، اما گاو سرخ پیش از شکار شدن، مهلت خواست و سه بار بانگ برداشت که «من همان روز خورده شدم که گاو سفید خورده شد». و امام در ادامه می‌گوید: «الا انی وهنت یوم قتل عثمان» (بلاذری، انساب الاشراف، ۱۸۴/۲؛ سبط بن جوزی، ۳-۱۲۲). این چنین ایشان تأثیر قتل

خلیفه سوم را در تضعیف موقعیت نهاد خلافت و خود، به عنوان خلیفه بعد از وی، بیان کرده است.

اختلاف ناشی از خون عثمان

عرب در جاهلیت برای خونی که بر زمین می‌ریخت، اهمیتی خاص قائل بود. این احساس هر چند در میان اقوام و ملت‌های دیگر نیز وجود داشته و دارد، ولی در میان قومی که کانون مرکزی اجتماعش قبیله (نهادی متکی بر همخونی) بود، جلوه بیشتری داشت. بر همین اساس به نظر اعراب، خونی که بر زمین می‌ریخت، نباید فراموش می‌شد. قانون ثار که در میان این قوم جاری بود، گرفتن انتقام خون بر زمین ریخته شده را ضمانت می‌کرد (بلاشر، ۳۸). اسلام که آمد، از تعصبات جاهلی کاست و دیگر کسی اجازه نداشت به جای قاتل، کسی دیگر را به قتل برساند، ولی خون مسلمان حرام بود و فرد قاتل مستوجب قصاص. گرچه عفو و گذشت نیز توصیه می‌شد.^۱ بنابر این در جاهلیت و اسلام، در میان اعراب، قتل نفس و ریختن خون، واقعه‌ای مهم به شمار می‌آمد.

انگیزه‌ها، عوامل، ماهیت، هدف و نتیجه شورش علیه خلیفه سوم، هر چه بود، حادثه مهمی که در جریان آن به وقوع پیوست، ریختن خون عثمان بود. این درست است که امکان تفاهم و اصلاح میان انقلابیون و خلیفه از بین رفته بود و در این موضوع، تقصیر و یا حداقل قصور خلیفه نقشی قابل توجه داشت، ولی در چشم شمار قابل توجهی از صحابه و تابعین و مردم شهرها و نواحی مختلف، این نمی‌توانست دلیلی برای ریختن خون عثمان باشد. به همین دلیل از همان روز، تا سال‌ها و حتی قرن‌ها بعد، خون عثمان موضوع منازعه‌ای دامنه‌دار گردید. مقارن این واقعه، گروه‌های مختلف پیرامون آن، مواضع گوناگونی اتخاذ کردند و بر اساس آن، با هم به منازعه برخاستند. جبهه‌بندی‌ای که بر این اساس در جامعه اسلامی رخ داد، از این قرار بود:

۱. انقلابیون که قاتلان عثمان بودند. آنان کار خود را درست و گاه حتی موجب کسب رضای خداوند معرفی می‌کردند (ابن‌اعثم، ۲-۱/۴۳۱).

۱. و کتبنا علیهم فیها انّ النفس بالنفس... فمن تصدق به فهو کفار له... (مأئده: ۴۵).

۲. خویشاوندان نزدیک عثمان، شاید بیشتر بر اساس سنت‌های قبیلگی، مدعی خون او شدند و چه بسا کوشش برای تعیین و مجازات قاتلان او را نوعی وظیفه خویشاوندی قلمداد می‌کردند. افرادی مانند مروان بن حکم، ولید بن عقبه و سعید بن عاص از آن جمله بودند.

۳. چه بسا کسانی دیگر نیز تنها به دلیل حرمتی که خون مسلمان دارد، به این قتل معترض بودند. آنان ریختن خون عثمان را گناهی بزرگ می‌دانستند که مسببان آن مستوجب قصاص بودند. اینان کسانی بودند که ظاهراً به دلیل عدم توانایی بر این کار، معتقد بودند باید خود را از این صحنه پر آشوب کنار کشید و برخی نیز به این کار دست زدند. از جمله این افراد می‌توان به کسانی مانند محمد بن مسلمه، اسامه بن زید و ابوموسی اشعری اشاره کرد.

۴. گروهی دیگر از مخالفان عثمان و حتی از تحریک‌کنندگان علیه او بودند، ولی اکنون برای اینکه انگشت اتهام متوجه آنان نشود، مدعی خون عثمان شده بودند. از آن جمله می‌توان به عایشه و طلحه و زبیر اشاره کرد که بدون شک، از مخالفان سرسخت عثمان و از تحریک‌کنندگان علیه او بودند، ولی بعداً شعار خونخواهی عثمان سر دادند.

۵. کسان دیگری نیز شعار خونخواهی عثمان سر داده بودند، ولی انگیزه‌های سیاسی داشتند. دو شخصیت سرشناس این جریان معاویه و عمرو بن عاص بودند. عمرو بن عاص در اواخر کار عثمان رابطه خوبی با او نداشت و عثمان او را از امارت مصر عزل کرد. معاویه نیز در ایام محاصره عثمان، مددی به او نرساند، اما این دو با انگیزه‌های سیاسی، خود را خونخواه عثمان معرفی می‌کردند. شاید معاویه می‌اندیشید تنها به این وسیله است که می‌توان وضع را آشفته کرد و ضمن رهایی از عزل شدن و از دست دادن شام، دولت امام را نیز تضعیف کرد و به کار جبهه‌ای که علیه او است، مشروعیت بخشید.

۶. امام علی در این باره موضع دیگری داشت. مشخص است که امام هیچ‌گاه موافق قتل عثمان نبود. با وجود این، حضور فعال شماری از یاران نزدیک او از جمله عمار یاسر (بلاذری، انساب الاشراف، ۵۱/۵؛ ابن اعثم، ۲-۱/۴۰۸؛ مسکویه، ۲۸۴/۱)، محمد بن ابی بکر (ابن اعثم، ۲-۱/۴۱۱؛ قمی، ۱۴)، مالک اشتر (ابن اعثم، ۲-۱/۴۲۵)، عمرو بن حمق خزاعی (مسعودی، ۳۵۲/۲)، کمیل بن زیاد (بلاذری، انساب الاشراف، ۴۵/۵) و زید بن

صوحان (ری شهری، ۲۸۳/۳) در میان مخالفان و قاتلان عثمان، و نیز پذیرش دعوت انقلابیون و به عهده گرفتن منصب خلافت از سوی امام، او را به نحوی دیگر درگیر موضوع خون عثمان کرد. به این صورت که او از یک سو به کوتاهی در حمایت از عثمان متهم شد (ابن قتیبه دینوری، ۴۹/۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۸۱/۵) و از طرف دیگر تحت فشار قرار گرفت که نسبت به قصاص قاتلان عثمان اقدام کند. امام در آغاز حکومت در پی انجام این کار برآمد و حتی با نائله همسر عثمان در باره شناسایی قاتلان او سخن گفت، ولی ظاهراً به زودی دریافت که بیرون کشیدن چند تن، از میان جمعیتی کثیر و ملتهب و مجازات آنان میسر نیست. به همین دلیل در این باره به کسانی که خواستار این کار بودند، می‌گفت که اولاً او قاتل مشخصی را برای عثمان سراغ ندارد (همو، ۲۸۱/۲) و از طرف دیگر توانایی این کار را ندارد، زیرا این انقلابیون هستند که بر اوضاع مسلمانان و هر کاری بخواهند انجام می‌دهند (طبری، ۸/۴ - ۴۳۷؛ ابن کثیر، ۲۲۸/۷). ظاهراً امام بعدها نیز عملاً امکانی برای این کار پیدا نکرد؛ وقتی که در جریان جنگ صفین، ابودرداء و ابوهریره به نمایندگی از معاویه نزد او آمدند تا در مورد مجازات قاتلان عثمان سخن بگویند، از آنان خواست، به سراغ لشکریان بروند و قاتلان را طلب کنند. آنان چنین کردند، اما ناگهان بیش از ۱۰۰۰۰ تن از سپاهیان پیش آمدند که «نحن قتلنا عثمان» (ابن قتیبه دینوری، ۹۶/۱). با وجود این، باید توجه داشت که عموم مردم به چنین جزئیاتی آگاه نبودند و طبیعتاً هواداران دولت اموی نیز در شهرها و مناطق مختلف، مردم را در این باره تحریک می‌کردند.

روشن است که در چنین محیط پرکشمکشی نمی‌توان آن گونه که شایسته است به اداره کردن و اصلاح امور پرداخت، زیرا در چنین وضعیت متلاطمی، بیش از اینکه اراده رهبر دولت، حاکم بر امور باشد، او خود محکوم اوضاع می‌گردد.

دشمنی‌های ریشه‌دار قریش

از زمان فرزندان قصى بن کلاب (عبدالدار و عبدمناف)، در میان تیره‌های مختلف قریش بر سر ریاست این قوم گاه و بیگاه منازعه برپا می‌شد و در همین باره میان آنان

حلف‌ها و پیمان‌هایی منعقد می‌شد که مهم‌ترین آنها حلف‌الاحلاف (پیمان میان بنی عبدالدار، بنی مخزوم، بنی سهم، بنی جمح و بنی عدی) و حلف‌المطیبین (پیمان میان بنی عبدمناف، بنی اسد، بنی زهره، بنی تمیم و بنی حارث بن فهر) بود (ابن هشام، ۱۳۱/۱؛ بغدادی، ۱۹-۲۰). این پیمان‌ها، از سوی نسل‌های دیگر این تیره‌ها نیز تجدید شد و این وضع تا ظهور اسلام ادامه داشت.

بعثت پیامبر آغاز دوره‌ای جدید بود، ولی این حادثه مهم، حداقل از چشم مخالفان و شاید برخی موافقانش، بیش و کم با گذشته نیز ارتباط داشت. پیامبر از بنی‌هاشم بود. تیره‌ای از قریش که به رغم فضل و شرف رهبرانش، پس از سال‌ها سیادت بر مکه، از مرگ عبدالمطلب (۸ عام الفیل) به بعد، در موضعی ضعیف قرار گرفته بود و دیگر از نظر ثروت و از نظر قدرت، قبیله اول مکه به شمار نمی‌آمد. در برابر، تیره‌های بنی عبد شمس، بنی نوفل و بنی مخزوم سر برآورده و بخش مهمی از قدرت و ثروت مکه را در دست گرفته بودند (جوادی علی، ۸۳/۴). زبیر بن عبدالمطلب نتوانست سیادت خاندان خود را تجدید کند. مهم‌ترین اقدام او ترتیب دادن حلف الفضول بود که کوششی برای ایجاد نوعی تعادل قدرت در مکه بود (عبدالکریم، ۱۰۵). پس از او، ریاست بنی‌هاشم به ابوطالب رسید، اما او نیز به دلیل موقعیت ضعیف قبیله‌اش و نیز تنگدستی خویش (ابن ابی‌الحدید، ۳۱۹/۱۵) نتوانست موقعیت پیشین بنی‌هاشم را احیا کند.

با بعثت پیامبر و علنی شدن دعوت او، بزرگان قریش به مخالفت برخاستند. از آن سو بنی‌هاشم در حالی که تعداد اندکی از ایشان اسلام آورده بودند به رهبری ابوطالب، به حمایت از او پرداختند. در مورد انگیزه هردو گروه می‌توان به موارد مختلفی اشاره کرد، ولی یک نکته مهم در انگیزه مخالفت بزرگان قریش با پیامبر، و از آن سو حمایت بنی‌هاشم از وی، توجه به موقعیت جدید بنی‌هاشم در این منازعات بود؛ از نظر مخالفان چنانچه دعوت پیامبر با موفقیت همراه می‌شد و مردم نبوت او را می‌پذیرفتند، لاجرم باید رهبری او را نیز گردن می‌نهادند. در این صورت، قدرت و نفوذ آنان، بار دیگر تحت‌الشعاع بنی‌هاشم قرار می‌گرفت. از آن سو بنی‌هاشم نیز احتمالاً به این مطلب توجه

۱. برای دیدن فهرست اولین مسلمانان رک. ابن هشام، ۲۴۰-۲۶۲/۱

داشتند و فرصت را برای تجدید موقعیت پیشین مناسب تشخیص داده بودند. نتیجه آنکه، هر چند اسلام و دعوت پیامبر، امری فراتر از مسائل قومی و قبیلگی قریش بود و خداوند پیامبر خود را نفرستاده بود تا سیادت را از دست قبیله‌ای بستاند و به قومی دیگر برگرداند، در جامعه جاهلی مکه، این دعوت از طرف شماری از مخالفان و موافقان، به خصوص بزرگان قوم، در این چهارچوب فهمیده شد و همین فهم مبنای عمل آنان قرار گرفت. علی^(ع) ریشه دشمنی قریش با وضع جدید را حسادت این قوم نسبت به برگزیده شدن پیامبر از میان بنی‌هاشم دانسته است: «والله ما تنقم منا قریش الا ان الله اختارنا عليهم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳؛ مفید، الارشاد، ۱۳۲).

نگاهی به اسامی و آمار سرسخت‌ترین مخالفان پیامبر (رک. ابن‌هشام، ۱/ ۵ - ۲۵۴؛ آیتی، ۹ - ۱۲۷، ۱۲ - ۱۰۸)، عاملان محاصره بنی‌هاشم (ابن‌هشام، ۱/ ۳۵۰ به بعد؛ آیتی، ۱۵۵)، توطئه‌گران قتل پیامبر (ابن‌هشام، ۲/ ۴۸۰)، فرماندهان سپاه قریش در جنگ‌های مختلف (آیتی، ۳۸۹، ۳۷۹، ۳۱۳، ۳۰۷، ۲۸۲) به خصوص بدنه لشکر مکه در جنگ بدر، نیز کشتگان و اسرای این جنگ مهم (واقفی، ۱/ ۵۲ - ۱۴۷)، مولفه قلوبهم (ابن‌هشام، ۶/۴ - ۴۹۴) و ... نشان می‌دهد که اکثریت کارگزاران اصلی این حوادث، از قبایل بنی‌عبدالدار، بنی‌عبدشمس، بنی‌مخزوم، بنی‌جمح و بنی‌سهم بودند که از رقبای قدیم بنی‌هاشم و اعضای حلف‌الاحلاف به شمار می‌آمدند.

قریش تا حد ممکن در برابر پیامبر مقاومت کردند و سرانجام در سال ۸ هجری، مرعوب قدرت او، اسلام آوردند. گزارش‌های تاریخی مکرر، عدم رسوخ ایمان در قلوب قریش و اسلام آوردن مصلحتی آنان را تأیید می‌کند. به همین دلیل پیامبر در جریان جنگ حنین، با بخشیدن اموال بیشتری به این تازه مسلمانان (مؤلفه قلوبهم) سعی در جذب دل‌های آنان کرد. در چنین اوضاع و احوالی، عمر پیامبر^(ص) به سر آمد.

این نکته قطعی است که در اواخر عمر پیامبر و به خصوص در ایام بیماری ایشان، بسیاری از بزرگان از مهاجر و انصار و نیز تازه مسلمانان قریش، به موضوع جانشینی پیامبر می‌اندیشیدند و چه بسا در این خصوص به تبادل نظر می‌پرداختند. در چشم برخی از مسلمانان اولیه، پیامبر کاریزمایی منحصر به فرد داشت. آنان نبوت و رهبری

پیامبر را پذیرفته بودند، ولی حساب او را از حساب بنی‌هاشم جدا می‌دانستند. همچنین به نظر می‌رسد که نزد ایشان حفظ قدرت اسلام و دولت اسلامی فی‌نفسه دارای اهمیتی خاص بود که نمی‌باید آن را نادیده گرفت. ریشه چنین تفکری احتمالاً به سابقه این افراد برمی‌گشت؛ زیرا شماری از ایشان، پیش از اسلام مشارکت در قدرت را تجربه کرده بودند.^۱ اما نگاه تازه مسلمانان قریش که مرعوب قدرت پیامبر شده بودند، به این مسئله متفاوت بود. آنان احتمالاً ظهور اسلام و پیامبر را حادثه‌ای می‌دانستند که آنان را ناگزیر به اینجا کشانده بود تا پس از سال‌ها عدوات و دشمنی، به رغم میل قلبی، اسلام آورند، رهبری دینی و دنیوی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب را گردن نهند و این چنین بار دیگر تحت‌الشعاع قدرت و معنویت مردی از بنی‌هاشم قرار گیرند. اما ظاهراً آنان درگذشت پیامبر را پایان این جریان یا حداقل خاتمه سیادت مجدد بنی‌هاشم می‌دانستند. به همین دلیل مایل نبودند اجازه دهند رقیب دیرینه، که از نظر آنان خون بسیاری از عزیزان و بزرگانشان را نیز به گردن داشت، اقتدار تازه خود را استمرار بخشد. این گونه بود که دو گروه از قریش (سابقین و متأخرین در اسلام)، به رغم تفاوت‌هایی که در اندیشه و عملشان وجود داشت، در خصوص رهبری بعد از پیامبر به نوعی اشتراک نظر رسیدند. برخی منابع شیعی آورده‌اند: عمر یک بار به ابن عباس گفت که او از تمایل پیامبر به جانشینی علی خبر داشته است، ولی مانع از آن شده که پیامبر در بستر بیماری آن را اعلام کند (اربلی، ۴۶/۲). او خود در این باره توضیحاتی داد که پرده از کار مسلمانان جدید و قدیم قریش برمی‌دارد. عمر گفت که قریش سر تسلیم در برابر علی را نداشتند، به این دلیل که تصور می‌کردند، در صورتی که علاوه بر نبوت، افتخار خلافت نیز نصیب بنی‌هاشم شود، دیگر هیچ قبیله‌ای قادر به رقابت با ایشان نخواهد بود (مادلونگ، ۴۰). بر اساس نظر عمر، او و گروه یارانش نیز این گونه می‌اندیشیدند که در صورت امتناع قریش از پذیرفتن رهبری علی، سایر اعراب نیز گرد او جمع نخواهند شد (خشینا آن لا تجتمع علیه العرب) (اربلی، ۴۶/۲؛ ری شهری، ۷۰/۳). آن‌گاه دولت اسلامی مضمحل و اسلام نیز در معرض تهدید قرار خواهد گرفت. بر اساس سخن عمر،

۱. در جاهلیت، ابوبکر متصدی منصب اشناق و عمر سفیر قریش بود (رک. عبدالکریم، ۱۱۹).

گروه اول یعنی مسلمانان با سابقه که در اندیشه حفظ اسلام و دولت آن بودند، به این دلیل تن به این خواست قریش دادند و زمینه‌های کنار زدن علی را فراهم آوردند تا منازعه بر سر ریاست و رهبری، پایه‌های اسلام را سست نکنند. این چنین بود که این گروه بر خلافت دست انداختند و ضمن حفظ دولت اسلامی و نیز نگه داشتن آن در اختیار قریش، رقیب دیرین یعنی بنی‌هاشم را به حاشیه راندند و مانع استمرار قدرت در میان این قبیله شدند. به این وسیله آنان تسلیم دیدگاهی شدند که مشرکان قریش سال‌های متمادی بر اساس آن، با پیامبر به منازعه و مخالفت پرداخته بودند. این روند بعدها هم ادامه پیدا کرد. ابوبکر که از بنی تمیم بود، خلافت را به عمر (از بنی عدی) بخشید و او با تدبیری خاص آن را در اختیار عثمان (از بنی امیه) قرار داد.

اما در آغاز خلافت امام علی، همه قرائن حاکی از این بود که این داستان قدیمی فراموش نشده و این دشمنی همچنان پابرجاست. شاید به همین دلیل بود که مرد آگاهی مانند عمار یاسر، آن‌گاه که در مدینه برخاست تا برای جلب حمایت مردم از علی سخن بگوید، به جای قریش، انصار را مخاطب سخنان خود قرار داد (ابومخنف، ۹۷/۱). وقتی در همان روزهای اول خلافت امام علی، مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه نزد او آمدند، تا در باره موضع خود با او گفت و گو کنند، به دشمنی‌های پیشین اشاره کردند (مسعودی، ۳۶۲/۲). مردم مکه که شهر قریش بود، اولین کسانی بودند که از بیعت با علی سرباز زدند و نامه ای را که او برای فرماندار این شهر، خالد بن ابی العاص نوشته بود، دریدند (بلاذری، انساب الاشراف، ۱۱/۲-۲۱۰). شهر قریش کانون اولین گروه دشمنان امام (ناکشین) شد و هسته اولیه سپاه جمل در آنجا شکل گرفت. دشمنی این قوم با امام علی، در سراسر خلافت او ادامه یافت و وضعیتی ناگوار را برای او فراهم آورد. اوج این دشمنی در نبرد صفین جلوه گر شد که در حقیقت جنگ بزرگان قریش با علی^(ع) بود. در جریان همین جنگ عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی که شخصیتی آگاه نسبت به روابط و مناسبات سیاسی بود، به امام گفت قریش به دلیل کینه‌هایی که از قدیم نسبت به وی در دل دارند و ناشی از کشته شدن پدرانشان به دست اوست، تسلیم وی نخواهند شد (منقری، ۱۰۲). عبیدالله بن عمر نیز با لحنی دشمنانه خطاب به امام

حسن همین نکته را یادآور می‌شد که «پدرت به تمامی قریش ستم کرد و آنان نیز با او به دشمنی برخاستند» (همان، ۲۹۷). در چنین وضعیتی امام شکوه می‌کرد: خدایا از تو می‌خواهم که در برابر قریش و حامیانشان مرا یاری دهی. آنان پیوند خویشاوندی مرا بریده‌اند و کاسه مرا سرنگون کرده‌اند. گرد آمده‌اند تا با من ستیزه کنند و حقی را که از آن من است و من از دیگران بدان سزاوارترم از من بگیرند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۸).

عدم تمکین شهرها و مناطق مهم از امام

مقارن این سال‌ها چند شهر و منطقه مهم در قلمرو دولت اسلامی وجود داشت که مردم و نیروهای موجود در آنها، نقشی تعیین کننده در حوادث سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کردند. این مناطق عبارت بودند از: مکه، مدینه، شام، بصره و کوفه.

۱. مکه و مدینه

درباره مکه و دلایل مخالفت مکیان (قریش) با علی^(ع) پیش‌تر سخن گفتیم، اما مردم مدینه (انصار و فرزندان آنها) احتمالاً تحت تأثیر مخالفت قریش (معاویه از یک سو و طلحه و زبیر و عایشه از سوی دیگر) با امام و نیز مشاهده اقدامات تند و خشونت‌باری که از عناصر انقلابی در جریان محاصره و قتل عثمان و حوادث بعد از آن سرزده بود، ترجیح می‌دادند خود را از این حوادث کنار بکشند. ضمن اینکه آنان به دلیل داشتن شرف سبقت در اسلام و صحابی پیامبر بودن و نیز بهره‌مندی از ثروتی که به دلیل همین منزلت به دست آورده بودند، اصولاً از وضع موجود چندان ناراضی نبودند که بخواهند برای تغییر آن با امام همراهی کنند. شاید به این دلایل دعوت امام را برای پیوستن به او و رفتن به مقابله با سپاه جمل، به سردی پاسخ دادند و حاضر به همراهی با او نشدند (طبری، ۴/۴۴۶؛ ابن‌اثیر، ۲/۳۲۳). تنها ۷۰۰ نفر از مردم این شهر سرانجام همراه او به عراق رفتند (تمیمی‌المغربی، ۱/۳۸۲).

مردم مدینه در سرتاسر حکومت امام علی، خود را از تمامی حوادث کنار کشیدند و هر چند همانند قریش علیه او نجنگیدند، هیچ‌گاه در حمایت از او اقدام نکردند. روشن

است که عدم حمایت مردم پایتخت دولت اسلامی که شهر پیامبر (مدینه النبی) نام گرفته بود، از قدر حکومت امام در چشم مسلمانانی که در گوشه و کنار دنیای اسلام، چشم به رفتار مردم این شهر دوخته بودند، کاست و این نیز کار را بر امام دشوار کرد. عدم حمایت مسلمانان اصیل و سابقه‌دار امام را واداشت به مردمی پناه ببرد که تربیت اسلامی قابل توجهی نداشتند و سرانجام او را در طوفان حوادث تنها گذاشتند.

۲. شام

وضعیت شام از همان آغاز کاملاً روشن بود. شام حدود بیست سال به دست پسران ابوسفیان (یزید و معاویه) اداره شده بود و مردم آن وفاداری قابل توجهی به این خانواده داشتند. آشکار بود که معاویه و هواداران او، چنین منطقه‌ای را تسلیم امام نخواهند کرد. شامیان سرانجام به جنگ امام آمدند و بیشترین نقش را در تضعیف حکومت او و به بن بست کشاندن برنامه‌هایش ایفا کردند.

۳. بصره

بصریان با سپاه جمل همراه و مدعی خون عثمان شدند، بر امام شوریدند و بعدها نیز به ضدیت با او و تمایل به جبهه مخالف او شهره گشتند.

۴. کوفه

کوفه حکایت دیگری داشت. این شهر که یکی از پایگاه‌های اصلی انقلابیون مخالف عثمان بود، بسیار زود و به صورتی گسترده، از امام و دولت او حمایت کرد و به همین دلیل به عنوان پایتخت دولت نوپای امام علی برگزیده شد، ولی به همان سرعت و گستردگی نیز دست از حمایت او کشید. درک درست این اتفاق، بدون شناخت سابقه سیاسی، اجتماعی کوفه میسر نیست.

کوفه در سال ۱۷ هجری (بلاذری، فتوح‌البلدان، ۳۷۴) به عنوان پادگانی نظامی جهت سکونت سربازان فاتح عرب، در مجاورت مرز ایران و روبروی حیره بنیان گذاشته شد (ماسینیون، ۶) و اولین ساکنان آن را جنگجویان نبردهای مشهور آن سال‌ها، به خصوص نبرد قادسیه تشکیل می‌دادند که اهل الایام والقادسیه خوانده می‌شدند. اولین ساکنان کوفه را بین ۱۵ تا ۲۰۰۰۰ عرب تشکیل می‌دادند (جعفری، ۱۲۷)، ۱۲۰۰۰

یمنی و ۸۰۰۰ از اعراب شمالی (همان، ۱۳۲)، ولی یک گروه ۴۰۰۰ نفره از ایرانیان هم به این جمعیت پیوستند که به دیالمه یا الحمراء مشهور شدند (بلاذری، فتوح‌البلدن، ۲۷۶؛ ماسینیون، ۱۱). جمعیت کوفه به زودی افزایش چشمگیری یافت و گروه‌هایی از سایر اعراب و نیز ایرانیانی بسیار در این شهر ساکن شدند (جعفری، ۴۱ - ۱۳۹). این چنین در پایان دهه اول عمر این شهر، جمعیت آن به حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر رسید (همان، ۱۳۷).

این جمعیت بزرگ، یکدست و منسجم نبود و سنت اجتماعی واحدی نداشت. به همین دلیل نمی‌توانست دست به کار مشترکی بزند. نظامی بودن شهر نیز روحیه‌ای خاص به مردم آن بخشیده بود؛ آنان مردمی بودند با آستانه تحریک پایین که به سرعت بر سر موضوعی گرد می‌آمدند، ولی به محض بروز کوچک‌ترین حادثه‌ای، اتحاد خود را وامی‌نهادند و سر کار خویش می‌گرفتند. همین آستانه تحریک پایین آنان را مرتب بر فرماندارانشان می‌شوراند، به گونه‌ای که این شهر در دوران خلافت عمر و عثمان، فرمانداران متعددی را به خود دید.

نکته دیگری که باید در باره مردم این شهر در نظر گرفت، تربیت اسلامی ناقص آنان بود؛ کوفه عمدتاً مکان زندگی تابعین (کسانی که پیامبر را ندیده، بلکه اصحاب او را دیده بودند) و موالی (تازه مسلمانان غیرعرب) بود. طبیعتاً آنان با چنین وضعیتی نمی‌توانستند با اندیشه و اعمال امام علی که خود آن را هماهنگ با الگوی اسلام اولیه معرفی می‌کرد، همراهی نشان دهند. نتیجه همان شد که بسیار زود از گرد او پراکنده شدند.

برای شناخت بهتر کوفه و روحیه کوفیان، تنها به ذکر یک مورد بسنده می‌کنیم: یک بار، وقتی که امام مردم را برای رفتن به جنگ با معاویه دعوت کرد، مردی برخاست و گفت: «می‌خواهی ما را به سوی برادران شامی‌مان ببری تا به خاطر تو آنان را بکشیم؟ همان گونه که ما را به سراغ برادران بصری‌مان بردی و آنان را به خاطر تو کشتیم». این مرد البته قربانی صراحت خود شد و بلافاصله به دست جمعیتی خشمگین که به تعقیب او پرداخته بودند، در بازار کوفه، به وضعی فجیع به قتل رسید (ابومخنف، ۴/۱ - ۱۵۳)، ولی تنها تصور رخ دادن چنین حادثه‌ای؛ سخنان این مرد و عکس‌العمل

جمعیت خشمگین، روحیه و رفتار مردم این شهر را به وضوح آشکار می‌سازد. وجود همین ویژگی‌ها بود که به گفته امام این مردم را از صحابه پیامبر متمایز می‌کرد. چنان که وقتی در اواخر خلافت او، مردی پرسید: چگونه بود که مردم با تو راه اختلاف در پیش گرفتند، اما با ابوبکر و عمر اختلاف پیدا نکردند؟ به بهترین شکل تفاوت موجود میان این مردم و نسل اول اسلام را بیان کرد و پاسخ داد: «به خاطر اینکه ابوبکر و عمر بر افرادی همانند من حکومت می‌کردند، اما من امروز بر امثال تو فرمانروایم» (ابن خلدون، ۱۹۶).

نکته جالب اینکه دو تن از نزدیکان امام (عبدالله بن عباس و امام حسن^(ع)) از همان آغاز نسبت به کوفیان بدبین بودند و امام را از ایشان برحذر می‌داشتند. عبدالله بن عباس در پاسخ امام که این شهر را منزلگاه رجال و شخصیت‌های بزرگ عرب و قبایل آنها دانسته بود (ان الکوفه فیها رجال العرب و بیوتاتهم)، گفت که چنین نیست، زیرا کوفه تنها خیمه گاهی است که بعضی از مردان مشهور عرب در آن حضور دارند (ان الکوفه فسطاط فیه اعلام من اعلام العرب) و این موجب نگرانی است (ابن اثیر، ۳۱۶/۲). امام حسن نیز پس از اولین دیدارهایش با مردم کوفه که پیش از جنگ جمل رخ داد، آنان را اهل غدر و نیرنگ و پیمان شکنی معرفی کرد و جالب اینکه امام نیز این سخن او را انکار نکرد (ابن قتیبه دینوری، ۴۹/۱).

به هر حال تشخیص عبدالله بن عباس و امام حسن^(ع) مطابق واقعیت بود، زیرا کوفیان به رغم حمایت اولیه از امام، در مواردی در برابر او و تصمیماتش از خود تمکین نشان نمی‌دادند و اوضاع این شهر به گونه‌ای بود که گاه امام را از انجام تصمیمات خود باز می‌داشت. وقتی که امام شریح قاضی را از منصب قضاوت عزل کرد، مردم با این کار مخالفت کردند و خواستار بازگشت او شدند و امام پس از هفتاد و پنج روز، زیر فشار مردم مجبور شد او را به کار برگرداند (مجلسی، تذکره الائمه، ۵۸). او تصمیم گرفته بود زمین‌های کشاورزی منطقه سواد را بین مردم تقسیم کند، ولی بیم از نزاع داخلی مردم بر سر این موضوع، او را از این کار بازداشت (یحیی بن آدم، ۵ - ۴۴؛ بلاذری، فتوح البلدان، ۲۲۶).

کوفیان سرانجام در میانه حوادثی عظیم، امام را تنها نهادند، متهم به بی‌لیاقتی‌اش کردند (ابومخنف، ۱۰/۱ - ۲۰۹؛ منقری، ۳۰ - ۵۲۹؛ اسکافی، ۱۸۲؛ ابن‌صباغ، ۹۹) و اندیشه‌ها و اقدامات او را به شکست کشاندند. اما مهم‌ترین کاری که از جانب این مردم سرزد و کار امام را کاملاً دشوار کرد، خروج جمعیت قابل توجهی از آنان علیه امام بود که حروریه (خوارج) نام گرفتند. ظهور خوارج دقیقاً ناشی از خصوصیات پیش گفته در میان مردم این شهر بود: نداشتن تربیت اجتماعی، فقدان بینش دینی درست، فهم ناقص سیاسی و داشتن آستانه تحریک پایین، دست به دست هم دادند و این چنین گروهی از مردم کوفه، جبهه جدیدی علیه امام گشودند؛ توان او را به خود مشغول داشتند و با درانداختن جنگی داخلی، نفاقی عظیم را در این شهر و منطقه ایجاد کردند و سرانجام دشمنی‌شان به جایی رسید که به امام حمله کردند و او را به شهادت رساندند. این چنین، کار امام نه به دست دشمنان، بلکه به دست دوستان و یاران سابقش به پایان رسید.

نبود یاران و کارگزاران همراه

یکی از شرایط موفقیت برنامه‌های یک دولت، داشتن کارگزاران لایق و همسو با سیاست‌های آن دولت است. کارگزاران هر حکومت به صورت طبیعی بیش از سایرین به رهبر حکومت نزدیک‌اند. نگاهها و توجهات به سوی آنان است و به نحوی گروه مرجع دیگران به شمار می‌آیند. واقعیت این است که در دولت امام علی، شمار چنین افراد لایق و وفادار بسیار اندک بود. برخی از افرادی که کاملاً مورد اعتماد امام بودند و می‌توانستند تکیه گاه او به شمار آیند، با اهداف و برنامه‌های امام چندان موافقتی نشان نمی‌دادند. حتی وقتی که امام به آنان اعتماد کرد و مقام و مسئولیت‌هایی به آنان داد، به جای ابراز وفاداری، به او و آرمان‌هایش خیانت کردند. کارگزاران امام - بجز شماری اندک - با اندیشه و رفتار امام همراهی نشان ندادند و نه تنها باری از او برداشتند، بلکه خود به مانعی بر سر راه او تبدیل شدند: ابوموسی اشعری که امام او را در سمت فرمانداری کوفه ابقا کرده بود، مردم را با اصرار و تأکید از پیوستن به او منع می‌کرد (ابومخنف، ۱۲/۱ - ۱۱۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۲/۲۳۴، ۲۳۰؛ طبری، ۴/۵۰۰ - ۴۹۹؛ مسعودی، ۸/۲ - ۳۷۶؛ ابن‌صباغ، ۷۳؛ ابن‌کثیر، ۷/۷ - ۲۳۶). جالب اینکه همین فرد

بعدها وقتی تحت فشار کوفیان، به عنوان نماینده امام در حکمیت حضور یافت، به جای حمایت از وی، حکم به عزل او از خلافت داد. جریر بن عبدالله بجلّی سفیر امام نزد معاویه بود. او مدتی تسلیم دفع الوقت معاویه شد و بعدها تمایل خود را به معاویه نشان داد. مصقله بن هبیره در اموال اردشیرخوره خیانت کرد (یعقوبی، ۶/۲ - ۱۰۵)، سپس گریخت و به معاویه پیوست (ابن اعثم، ۲ - ۳/۱ - ۲۴۲). یزید بن قیس ارجبی در ارسال خراج تعلق می کرد (یعقوبی، ۴/۲ - ۱۰۳) منذر بن جارود که عامل استخر بود، دست در اموال عمومی گشود؛ به گونه‌ای که امام مجبور شد او را عزل و زندانی کند (ثقفی کوفی، ۵۲۲/۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۶۳/۲). زیاد بن ابیه که عامل فارس بود، در خراجی که از اکراد گرفت، خیانت کرد و کوشید موضوع مخفی بماند (یعقوبی، ۱۰۹/۲). نعمان بن عجلان اموال بحرین را به یغما برد و به معاویه پیوست (همان، ۵/۲ - ۱۰۴). یزید بن حجیّه بن عامر تمیمی که عامل ری و دستی بود، بخشی از خراج را برداشت و نزد معاویه گریخت (بلاذری، فتوح البلدان ۳۱۵). امام خریث بن راشد از بنی ناجیه را بر برخی نواحی اهواز امارت داد، اما وی همراه چند صد تن از مردان قبیله‌اش شورش کرد و در قلمرو حکومت او دست به قتل و غارت زد (یعقوبی، ۹۶/۲؛ ابن اعثم، ۲ - ۲۴۰/۱). کار امام و فرمانداریش از این نظر به جایی رسید که او دیگر قادر به اعتماد کردن به هیچ کس نبود. یک بار در این باره مردم کوفه را مخاطب قرار داد که:

والله لقد بعثت فلانا فخان و غدر و اخذ المال و بعثت فلانا فخان و غدر و
بعثت فلانا فخان و غدر و اخذ المال فذهب به الی معاویه والله لو ائتمنت
احدکم علی قدح لخفت علی علاقتہ» (کوفی، ۳۸/۲؛ مفید، الارشاد ۱۴۸).
به خدا سوگند فلانی را فرستادم، خیانت ورزید و غدر کرد و اموال را برای
خود برداشت. فلانی را فرستادم، خیانت ورزید و غدر کرد. فلانی را
فرستادم، خیانت ورزید و غدر کرد و اموال را برداشت و نزد معاویه برد. به
خدا سوگند اگر به کسی از شما اعتماد کنم و کاسه‌ای را به دستش
بدهم، بیم آن دارم که بند آن را ببرد.

عجیب اینکه گاه حتی شماری از نزدیک‌ترین یاران امام نیز با او و شیوه‌هایش

همراهی نشان نمی‌دادند: پسر عموی امام، عبدالله بن عباس، سیاست او در خصوص عزل فرمانداران عثمان به خصوص معاویه نمی‌پسندید (ابن کثیر، ۲۲۹/۷)، با عقیده او در باره شهر و مردم کوفه موافق نبود (ابن اثیر، ۳۱۶ / ۲) و برخی شیوه‌های او را بر نمی‌تابید (مفید، الجمل، ۳- ۱۴۲). سرانجام نیز اموال زیادی از بیت‌المال را برداشت و راهی مکه شد و چون امام از وی بازخواست کرد، نامه او را با لحنی کنایه‌آمیز جواب داد، سخنان او را که در آن از حق خدا و مردم سخن گفته بود، افسانه خواند و تهدید کرد که به معاویه خواهد پیوست و این اموال را در اختیار او قرار خواهد داد که علیه او به کار گیرد (باعونی، ۴ / ۲- ۸۳). حتی مالک اشتر نخعی نیز گاه برخی اقدامات امام را بر نمی‌تابید و به طرح انتقاداتی صریح می‌پرداخت (ر.ک. طبری، ۴/۴۹۲).

شماری از یاران وفادار امام نیز در جریان جنگ‌ها و حوادث از دست او رفتند. از آن جمله می‌توان به عمار یاسر اشاره کرد که در نبرد صفین به شهادت رسید و نیز محمد بن ابی بکر که در مصر کشته شد و مالک اشتر که در راه رفتن به مصر، مسموم شد.

نتیجه‌گیری

بینش و روش جامعه معاصر امام نسبت به دنیا و آخرت، با اندیشه و منش امام در این باره یکسان نبود. جامعه راه دنیا در پیش گرفته بود و امام داعی آخرت‌گرایی بود «کونوا من ابناء الآخرة و لا تکونوا من ابناء الدنيا» (یعقوبی، ۱۱۴/۲؛ مسعودی، ۷/۲- ۴۳۶؛ مفید، الامالی، ۵۵؛ خوارزمی، ۳۶۳؛ باعونی، ۳۰۷/۱) او اصلاحات و اقدامات حکومتی خود را بر این اساس سامان می‌داد ولی به دلیل ریشه‌های گسترده دنیاخواهی در میان مردم و مخاطبان، تحقق منویات او با مشکل مواجه گردید. به طور مشخص می‌توان ادعا کرد که یکی از عوامل مهم عدم تحقق برنامه‌های آن حضرت، همین روحیه دنیاگرایانه‌ای بود که در اجتماع مسلمین رواج داشت و همدلی و همراهی امام و جامعه را از بین برد. آشوبی که قبل و بعد از قتل عثمان در جامعه به پا شد و موافقت‌ها و مخالفت‌هایی که به وجود آمد، اتحاد و انسجام اجتماعی را از هم گسست. خلیفه‌ای کشته شد و دو جنگ بزرگ خانگی (جمل و صفین) رخ داد. چنین اوضاعی مانع انسجام اجتماع و نیل

به اهداف و وسایل واحدی در سطح جامعه بود؛ به راستی چگونه ممکن بود که امام میان مردم آرامش طلب حجاز، عثمانیه بصره، حامیان معاویه در شام و کوفیانی که هر روز به رنگی در می‌آمدند، اتحادی برقرار کند و آنان را برای رسیدن به هدفی واحد بسیج کند؟ تشتت آرا و عمل در سطح جامعه، توان امام را فرسود و شیرازه اجتماع را از هم پاشید. در حالی که نهاد خلافت به دلیل قتل پی در پی دو خلیفه، قدرت و نفوذ اولیه خود را از دست داده بود و حتی امکان تحقق قهرآمیز منویات و برنامه‌های خود را نیز نداشت. در این میان قبیله مهم قریش نیز که به طور سنتی پایگاه و حافظ و حامی این نهاد به شمار می‌آمدند، به دلیل دشمنی‌های ریشه‌دار سابق، علیه امام به کار افتادند. این وضع، هم از قدرت امام کاست و هم به دیگران جرئت مخالفت داد. در این اوضاع پیش‌بینی عمر - که بیست و پنج سال پیش بیان کرده بود - تحقق یافت: قریش امام را نپذیرفتند و سایر قبایل عرب نیز گرد او جمع نشدند (ر.ک. اربلی، ۲ / ۴۶). از حجازیان، گروهی به جنگ او برخاستند و گروهی دیگر از همراهی با او سر باز زدند، بصریان از اولین دشمنان او (ناکثین) حمایت کردند و به جنگ او آمدند (جمل)، شامیان نبرد بزرگ و هولناک علیه او به راه انداختند (صفین) و کوفیان نیز در میانه این حوادث سهمگین او را وانهادند و سرانجام گروهی از آنان جنگی کاملاً خانگی را به او تحمیل کردند (جنگ نهروان). در چنین وضعیتی همه پایگاه‌های مهم اجتماع اسلامی از دست امام خارج شد.

چه بسا حکومت‌ها بتوانند به رغم کثرت مشکلات، با تکیه بر یاران و کارگزاران لایق و همراه، بر اوضاع مسلط شوند و بحران‌ها را کنترل کنند، ولی امام از داشتن چنین عوامل و کارگزارانی نیز محروم بود و آنان که باید بازو و عامل اصلی تحقق برنامه‌های او می‌بودند، اغلب رهایش کردند و بسیاری‌شان به جبهه دشمن پیوستند. بنابر این هر امکانی برای تحقق برنامه‌های آن حضرت از بین رفت. کار حکومت امام در این اوضاع دشوار سامان نیافت و تقریباً تمامی منویات و اهداف اصلاح‌طلبانه او با شکست و بن بست مواجه شد و سرانجام در میان چنین عرصه‌ای دشوار، به دست مردی از یاران سابقش به شهادت رسید.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، دوستان، ۱۳۷۸.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه سیدحسین شیخ‌الاسلامی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۷ ش.
- آیتی، محمدابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، به کوشش ابوالقاسم گرجی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م.
- ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، تحقیق علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۹۸۹ م.
- ابن‌اعثم، ابومحمد احمد، الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، ۱۴۰۶ ق.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، المقدمة، تحقیق درویش الجویدی، بیروت، المكتبة العربیه، الطبعة الثانية، ۱۹۹۵ م.
- ابن‌شهر آشوب، ابی‌جعفر رشیدالدین محمد بن علی، مناقب آل ابی‌طالب، قم، انتشارات علامه، بی‌تا.
- ابن‌صباغ، علی‌محمد بن احمد، الفصول المهمّة فی معرفة احوال الائمة، نجف، مطبعة العدل، بی‌تا.
- ابن‌کثیر، عمادالدین اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، بیروت، مكتبة المعارف، ۱۹۶۶ م.
- ابن‌هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی‌السقا، ابراهیم الایباری، عبدالحفیظ شلبی، بیروت، المكتبة العلمیه، بی‌تا.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا.
- ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید، نصوص من تاریخ ابی‌مخنف، استخراج و تحقیق، کامل سلمان الحبور، بیروت، دارالمحجّة البیضاء، ۱۹۹۹ م.
- اربلی، ابی‌الحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتح، كشف الغمّة فی معرفة الائمة، قم، ۱۳۶۴ ق.
- اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبدالله، المعیار و الموازنه فی فضائل الامام علی بن ابی‌طالب، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، ۱۹۸۱ م.
- باعونی، شمس‌الدین ابی‌البرکات محمد بن احمد، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی‌طالب، تحقیق محمدباقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۵ ق.
- بغدادی، محمد بن حبیب، المنمّق فی اخبار قریش، تصحیح خورشید احمد فاروق، دهلی، دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۴ ق.
- بلاذری، ابی‌الحسن، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۸ م.

- بلاذری، ابی الحسن، انساب الاشراف، تحقیق المحمودی، مؤسسة الاعلمی للمطبوت، بیروت، ۱۳۹۴ق.
- بلاشر، رژی، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- تمیمی المغربي، ابوحنیفه نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
- ثقفی کوفی، ابی اسحق ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق سید جلال الدین محدث، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵ش.
- جعفری، سید محمد حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمدتقی آیت اللهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴.
- جواد، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، مکتبه النهضه، ۱۹۷۱م.
- خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد، المناقب، تحقیق المحمودی، الشیخ مالک، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۰م.
- دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، الامامه و السیاسه، تحقیق طه محمد الزینی، قاهره، مؤسسه الحلبي و شرکاه للنشر و التوزیع، ۱۹۶۷م.
- روشه، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۰.
- ری شهری، محمد، موسوعه الامام علی بن ابی طالب فی الكتاب و السنه و التاريخ، قم، دارالحديث، ۱۴۲۱ق.
- سیط بن جوزی، تذکره الخواص، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا.
- عبدالکریم، خلیل، قریش من القبيله الی الدوله المركزيه، بیروت، مؤسسه الانتشار العربی، بیروت ۱۹۹۷م.
- قمی، شیخ عباس، تتمه المنتهی، تصحیح علی محدثزاده، قم، انتشارات کتابفروشی داوری، ۱۳۹۷ هجری.
- کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق المحمودی، محمدباقر، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق

- مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمدجواد مهدوی، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
- ماسینیون، ل، خطط الکوفه و شرح خریطتها، ترجمه ت. المصعبی، صیدا، مطبعه العرفان، ۱۹۳۹.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تعلیق سیدجواد علوی، محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۲ش.
- مجلسی، محمدباقر، به کوشش گویتین، اس. دی. اف. الجزءالخامس، بغداد، مکتبه المثنی (افست از چاپ 1936 , University Press Jerusalem)، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر، تذکره الائمة، تهران، نشر مولانا، بی تا.
- مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۸۴م.
- مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، حقه و قدم له ابوالقاسم امامی، تهران، دارسروش للطباعه النشر، ۱۹۸۷م.
- مفید، محمدبن محمد بن النعمان، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
- مفید، محمدبن محمد بن النعمان، الامالی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۴.
- مفید، محمدبن محمد بن النعمان، الجمل، قم، مکتبه الدوری، بی تا.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعه الصفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، المؤسسه العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲ق.
- نهج البلاغه، گردآورنده، سیدشرف رضی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بنیاد نهج البلاغه، چاپ نهم، ۱۳۷۹ش.
- نهج البلاغه، گردآورنده، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، تحقیق و تعلیق محمدباقر المحمودی، ج ۲، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
- واقدی، محمدبن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۹م.
- واگو، استفان، درآمدی بر ثنوریها و مدلهای تغییرات اجتماعی، ترجمه احمد غروی زاده، تهران، ماجد، ۱۳۷۳.
- یحیی بن آدم، کتاب الخراج، تصحیح احمد محمد شاکر، قاهره، المطبعه السلفیه و مکتبته، ۱۳۸۴.
- یعقوبی، جعفر بن وهب بن واضح، تاریخ الیعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۳م.

Archive of SID